

«عرفان در دوره صفوی»

دکتر علی اکبر افراسیاب پور

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان

چکیده مقاله:

دوره صفوی (۹۰۶ هـ.ق / ۱۵۰۱ م - ۱۱۴۸ هـ.ق / ۱۷۳۶ م) را باید از درخشان‌ترین دوران‌های پیشرفت عرفان، فلسفه و حکمت در ایران دانست. عرفان و تصوف فرصتی برای دخالت در اوضاع ایران یافت که به وحدت و استحکام سیاسی ایران و انقلابی فرهنگی و معنوی انجامید که در آن فلسفه مشائی و اشراقی با کلام شیعی و عرفان اصیل ایرانی با تصوف ابن عربی جمع گردید و بزرگترین گام را ملاصدرا برداشت. در این میان دسته‌ای صوفی‌نما به سیاست وارد شده جدال‌های فرقه‌ای برپا کردند. برخی علمای قشری نیز به مخالفت شدید با کل این جریان بپا خاستند. حکومت صفوی هم برای حفظ خود به هر ترفندی متوسل می‌گردید. در این موقعیت عارفان اصیل بدور از منفعت طلبی، فرقه‌گرایی و عوام‌فریبی در برابر دو دسته افراطی و تفریطی و گاهی در برابر حکومت صفوی ایستادند و عرفان و فلسفه اسلامی و ایرانی را به جایگاهی رساندند که باید «قله حکمت ایرانی» نام گیرد و با عنوان «حکمت متعالیه» معروف شده است.

در این مقاله زمینه‌های عرفان و تصوف در دوره صفوی بررسی گردیده و سه جریان شناسایی و ارزیابی گردیده‌اند. نخست عارفان اصیل و حکیمان و صوفیان جامع مانند بهاء‌الدین عاملی معروف به شیخ بهائی، میرفندرسکی، میرداماد، ملاصدرا، عبدالرزاق لاهیجی،

محمدبن سعید قمی، محمدتقی مجلسی (مجلسی اول)، فیض کاشانی، ملامسیحای گیلانی، ملا رجبعلی تبریزی و ودود تبریزی. دسته دوم: صوفیان ظاهری و فرقه‌هایی که درویشیسم لقب گرفته‌اند. دسته سوم علمای قشری که انحراف‌های دسته دوم را بهانه کرده و در مخالفت با عرفان و تصوف و حکمت به میدان آمده و با اهداف سیاسی می‌خواستند هیچ رقیبی در برابر خود نداشته باشند. تا روزی که دسته نخست به پادشاهان مشورت می‌دادند ایران رو به تعالی داشت مانند خواجه نصیرالدین که در گذشته روش دخالت مثبت در سیاست را انتخاب کردند. از روزی که آن دسته سوم یا علمای قشری به دربار مشورت می‌دادند ایران به رکود و عقب‌ماندگی رسید.

کلید واژه:

تصوف، عرفان، تشیع، اسماعیلیه نزاری، علمای قشری، صوفی نماها، درویشیسم، حکمت متعالیه، نقطویه، سبک هندی، ادبیات عرفانی، عرفان ستیزی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پیشگفتار

عرفان و تصوف در جهان اسلام از دامان قرآن و تعالیم این دین برخاسته و همانطور که تأثیرها پذیرفته، بر دیگر اندیشه‌ها نیز تأثیر نهاده، اما از یک ویژگی اصلی برخوردار است که «ایرانی» می‌باشد. شاید به این دلیل بود که هانری کربن گفته: «استعداد ویژه روح ایرانی»^۱ و یا به قول عبدالحسین زرین کوب، میل فطری در روح ایرانی به طرف عرفان است.^۲ یا چنانکه لئونارد لویزن نوشته: «اسلام، در اوضاع و شرایط ایرانی وار خود، به مرحله‌ای رسید که اساساً با حال و هوایی عرفانی در ذهن‌ها نقش بست.»^۳ بسیاری اعتراف کرده‌اند که عرفان و تصوف در جهان اسلام یا ایرانی است و یا با ایران ارتباط روشن دارد. از طرف دیگر ادبیات و «شعر فارسی ادوار کلاسیک چنان از فلسفه صوفیانه تأثیر پذیرفته بود که تقریباً هر شاعر غزل سرای بزرگی از آن دوره یک صوفی بود، همان طور که تقریباً هر صوفی بزرگ آن دوره یک شاعر بود.»^۴ و به گفته سیدحسین نصر: «عملاً تمامی تحولات در ادوار اولیه تاریخ تصوف از لحاظ جغرافیایی به ایران بزرگ ارتباط می‌یابد.»^۵

این عرفان و تصوف از یک ویژگی اساسی دیگر نیز برخوردار است که جوهر و قلب و باطن دین اسلام می‌باشد. گفته‌اند: «تصوف در واقع وجه اصلی اسلام سنتی است و همان طور

۱- یادداشت‌های هانری کربن، حکمة الاشراق، ۱۹۸۶، پاریس، انتشارات وردیه، ص ۲۸.

۲- جستجو در تصوف ایران، ص ۲۹.

۳- میراث تصوف، ج ۱، ص ۷۸.

۴- تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن، ص ۱۴۰.

۵- میراث تصوف، ج ۱، ص ۳۴.

که ویکتور دندر در سنت اسلامی می‌گوید، عین جوهره و ذات آن را تشکیل می‌دهد. تصوف واقعیتی فراگیر بود که همه کس حتی تسخرزن و منتقد طریقت را نیز تحت تأثیر قرار داد.^۱ یکی از ارکان زندگی مدنی در دوران‌های مختلف تاریخ اسلام همین طریقت‌های صوفیانه بوده و به گفته مارشال ج. اس. هاجسن در هر جامعه مسلمان، افزون بر مسجد معمولی، خانقاه وجود داشت که پیران صوفی در آن زندگی می‌کردند. پیران در آنجا مریدان را جای زندگی و تعلیم می‌دادند.^۲ البته او در تحلیلی از دوران مغول و تیموری این نکته را می‌گوید اما در دوران‌های قبل و بعد از آن نیز همین مطلب وجود داشته است.

مهمترین بخش‌های ماندگار در این عرفان و تصوف عبارتست از: آموزه‌های اخلاقی (که بخشی مهم از شاهکارهای صوفیه در قلمرو اندیشه اخلاقی است) تفسیرهای قرآنی که نوعی رسوخ در باطن قرآن بوده و از خدمات بزرگ صوفیان به اسلام است. کتاب‌ها و رسالات سیر و سلوک که در حقیقت آموزش «ادب» بوده و همچنین ایجاد مکتب‌های فلسفی در چهارچوب عرفان نظری، ایجاد و پرورش عشق الهی و عشق مجازی، فتوت و نهضت‌های جوانمردی، طریقت‌ها و مکتب‌های صوفیانه، شعر و موسیقی و هنرهای زیبا، نثر و داستان‌های زیبا، تبلیغ اسلام در دورترین سرزمین‌ها ترویج تساهل و مدارا با مخالفان، تشویق به ایثار و فداکاری و خدمت به خلق و شفقت به حیوانات، احترام به طبیعت و مانند آن.

فصلی ارزشمند در تاریخ عرفان و تصوف مربوط به عصر صفوی است که از جنبه عرفان نظری و نظریه‌پردازی از پربارترین دوران‌ها به شمار می‌آید. برجسته‌ترین ویژگی آن هماهنگی و تعادل بین کشف و شهود عرفانی با استدلال عقلی و منطقی است که راه را برای پیشرفت‌های بعدی گشود. جنبشی که در عصر صفوی به وجود آمد در ابتدا عرفانی و فلسفی بود و پس از آن به حدیث و فقه و تفسیر و دیگر رشته‌ها نیز گسترش یافت.

سلسله صفویه اگر خدمات بزرگی به ایران زمین نمود و وحدت سیاسی این سرزمین را با مرکزیت مذهب تشیع، به هم پیوند داد و ایران را در لباسی جدید متحد و به حرکت درآورد؛ در این دوران‌های اوج، مدیون صوفیان و حضور آنها در صحنه‌های نبرد بود. این حکومت از اعتبار و نفوذ اجتماعی صوفیه بهره‌برداری نمود تا قدرت خود را فراگیر کند. این پیروزی

۱- همان، ج ۱، ص ۵۲.

سیاسی صوفیه خواهی نخواهی تحولی فرهنگی را در پی داشت که بعدها شاهد آن بودیم. این سلسله در عین حال زیان‌ها و خسارت‌های بزرگی نیز به ایران وارد نمود. نادیده گرفتن هر کدام از این دوا بخش در کارنامه صفویان، خطایی بزرگ است که بسیاری به آن دچار شده‌اند. دوره صفوی را باید از بهترین عصرهای شکوفایی عرفان و تصوف در ایران به شمار آورد، زیرا بزرگترین گام‌ها در جهت استحکام مبانی عرفانی در همین دوره برداشته می‌شود، اگر بزرگترین دشمنی‌ها با حکمت معنوی ایرانی رایج شده بود و بیم آن می‌رفت که همه دستاوردهای معنوی به دست علمای قشری نابود شود، عارفانی اصیل و حکیمانی شایسته و شاعرانی عمیق در برابر این جریان ایستادگی کردند پرچمدار این انقلاب معنوی در حوزه عرفان و فلسفه اسلامی ملاصدرا بود. چنانکه در ادبیات هم سبک اصفهانی و به قول بعضی سبک هندی را به وجود آوردند.

زمینه‌های عرفان و تصوف در دوره صفوی

دوره صفوی را باید عصر غلبه تصوف شیعی و حکمت متعالیه نامید. زمینه این تحول از دوست سال پیش فراهم گردیده بود. سلسله‌های صوفیه با اتکا به فرهنگی غنی و ادبیاتی روشنگر به تبلیغ و ترویج اصول خود در میان مردم مشغول بودند. پس از دوران مغولان روابط اسماعیلیه با تصوف نزدیکتر گردید و می‌توان ادعا نمود که تبلیغات اسماعیلیان ایرانی و نزاری در دورانی طولانی یکی از زمینه‌سازی‌ها برای گرایش به سوی تصوف شیعی و تشیع مردمی بود. با اینکه هولاکوخان در سال ۶۵۴ هـ / ۱۲۵۶ م دولت اسماعیلی را از بین برد و سلطنت ایلخانی را تأسیس کرد، نه فعالیت‌های اسماعیلیان پایان پذیرفت و نه انسجام سیاسی پیدا شد. پس از حکومت ابوسعید (۷۳۶-۷۱۶ هـ. ق) آخرین پادشاه سلسله مغولان، ایران دچار گسیختگی سیاسی شد و سلسله‌های محلی مانند ایلخانیان، جلایریان، مظفریان، سربداران، تیموریان، قره‌قویونلو و آق‌قویونلو ایران را دچار پراکندگی و عدم تمرکز قدرت نمودند. به این ترتیب بود که شرایط مساعد برای حروفیه، مشعشعیان و سربداران فراهم گردید تا تشکیلات منسجم تشکیل داده و تشیع و تصوف را بطور رسمی تبلیغ نمایند. امامان نزاری در ایران به تبلیغ آشکار پرداختند. بسیاری از جنبش‌های مخفیانه شیعی چنان فعال گردیدند که برنامه‌هایی سیاسی ارائه داده و به برپایی عصر انتظار و مهدویت روی آورده و جنبش‌هایی چون حروفیه و شاخه‌هایی مانند نقطویه و پسیخانی طرفداران فراوان یافتند.

«جزو طریقت‌هایی که نقش مهمی در نشر احساسات علی دوستی و تشیع در ایران ایفا کردند، باید از نوربخشیه، نعمت‌اللهیه و صفویه یاد کرد. این هر سه طریقت نهایتاً شیعی صدرصد شدند. طریقه صفوی در شیعی‌سازی ایران مستقیم‌ترین نقش را برعهده داشت؛ در واقع، رهبر این طریقه بود که در ۹۰۷ هـ. ق. / ۱۵۰۱ م به تخت سلطنت ایران جلوس کرد و همزمان، تشیع امامی اثنی عشری را به عنوان مذهب رسمی کشور خویش کرد.»^۱ جالب اینکه همه این طریقت‌ها پیش از آنکه به سیاست گام نهند، صوفیانه بودند.

پیش از این جنبش‌ها، زمینه‌های فکری ارتباط بین تصوف و تشیع فراهم گردیده بود، شخصیت‌هایی چون سیدحیدر آملی (وفات ۷۸۷ هـ. ق.) و در دوره صفوی بزرگانی چون میرداماد (وفات ۱۰۴۰ هـ. ق.) و ملاصدرا (وفات ۱۰۵۰ هـ. ق.) این ارتباط را مستحکم کردند. زمینه‌های سیاسی آن را نیز سلسله‌های ضعیف محلی، آشفتگی‌های سیاسی و فعالیت‌های سیاسی گروه‌هایی چون امامان قاسم شاهی نزاری که در انجدان بین اراک و محلات مشغول به دعوت بودند، فراهم نمود. صوفیه چنان قدرتی یافته بودند که می‌توانستند لشکر آراسته و به حوره سیاست وارد گردیده و سرنوشت حکومت‌ها را نیز تعیین نمایند. چنانکه صفویه با اتکا به چنین نیروهای رزمنده و صاحب عقیده‌ای به قدرت رسیده‌اند.

مؤسس طریقت آنها شیخ صفی‌الدین اسحاق اردبیلی (۶۵۰-۷۳۵ هـ. ق.) بود که به تربیت نیروهای فداکار پرداخت و پسر او شیخ صدرالدین خانقاه بزرگی در اردبیل و کنار مزار پدر ساخت. شاه اسماعیل صفوی که سلسله صفوی را تأسیس نمود، نواده ششم شیخ صفی‌الدین اردبیلی بود و لقب مرشد اعظم داشت. او با شکست آق‌قویونلوها در سال ۹۰۶ هـ. ق. با تصرف تبریز مذهب رسمی دولت خود را شیعه اعلام کرد و مردم ایران اغلب سنی بودند و او با فداکاری صوفیان به قدرت رسید. حتی اجداد او نیز سنی بودند، اما تأثیر شمس‌الدین لاهیجی از علمای شیعه لاهیجان مهم بود که در پنج سالگی به نزد ایشان گریخته و به این ترتیب به شیعه تمایل یافته بود. بعدها صفویه خود را از فرزندان امام موسی کاظم (ع) خواندند. پس از آنکه پایه حاکمیت آنها مستحکم گردید، نخستین گروه‌هایی که قلع و قمع گردیدند همین صوفیان بودند که حاکمان صفوی دیگر نیازی به آنها نداشتند و بلکه برای صفویه دشمنی بالقوه و رقیبی خطرناک به شمار می‌آمدند.

۱- مقاله روابط صوفیان و اسماعیلیان در ایران، فرهاد دفتری، میراث تصوف، ج ۱، ص ۵۹۴.

دوره صفوی را باید برآیند کوشش‌های چندین گروه سیاسی که به قدرت عرفان و تصوف و تشیع، آگاهی یافته و از آن برای دستیابی به حاکمیت سیاسی بهره برده و مالکان و تاجران و رعیت‌هایی که از آشوب و ناامنی خسته شده بودند و به تصوف و تشیع امید داشتند، ارزیابی نمود که در این میان یکی از آن گروه‌های صوفی به نام صفویه پیروز شوند، اما از اهداف اولیه خود منحرف شده و برای حفظ قدرت سیاسی خود به هر اقدامی دست زدند. در این میان تصوف و عرفان اصیل مظلوم واقع شد که از آن استفاده ابزاری گردید. به گفته عبدالحسین زرین‌کوب: «تصوف در «سرزمین صوفی بزرگ» منکوب گردید و بیرون از طریقت آباء و اجدادی و تولیت تشریفاتی مقبره صفی‌الدین که به عهده این طریقه بود، چیزی از تصوف در قلمرو صفوی باقی نماند.»^۱ البته همین گروه‌های سیاسی و صوفی‌نما نیز سرگرم جدال‌های درونی شدند مانند نزاع‌های حیدری - نعمتی که عیاران و فتیان را نیز به آن جدال‌ها وارد نموده و به این وسیله رقیب‌های صفویه را از میان برمی‌داشتند. حیدری‌ها پیرو قطب‌الدین حیدر و نعمتی‌ها خود را به شاه نعمت‌الله ولی منسوب می‌دانستند، اما در حقیقت بازیچه سیاست حاکم بودند. البته عرفان و تصوف اصیل سرنوشتی دیگر داشت.

شیعیان از قرن‌ها پیش، زمینه‌برپایی نهضتی قدرتمند را فراهم نموده بودند. در دوران حکومت غزنویان و سلجوقیان که حکومت‌هایی متعصب و سنی بودند، شیعیان و صوفیه در عین اینکه مجبور به تقیه بودند از فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی دست نکشیدند. از قرن هفتم حرکتی نوین در حوزه مشترک تشیع و تصوف بوجود آمد. خواجه نصیرالدین طوسی و میثم بحرانی راهی نو در تقریب عرفان و فلسفه کلام گشودند و با سیدحیدر آملی این حرکت به پیش رفت. گام‌های بعدی را افضل‌الدین کاشانی، صدرالدین محمد ترکه اصفهانی، صاین‌الدین علی ترکه و حافظ رجب بُرسی برداشتند. این برنامه عظیم، عرفان ابن عربی را به عرفان شیعی و ایرانی پیوند داد و در آثاری چون کتاب مجلی از ابن ابی‌جمهوری احسائی به کمال رسید. اشراق و عرفان با فلسفه و سنت شیعی در یک مجموعه واحد گرد آمدند و همین بزرگان راهگشای تحول عظیمی بودند که در عصر صفوی به اوج رسید و باید آن را «حکمت شیعی»، «عرفان شیعی» و یا «حکمت متعالیه» نامید. «بدین ترتیب علما و حکمای شیعه، با وجود برخی

۱- تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن، ص ۵۴.

انتقادات از صوفیه عصر خود - که از دو منظر آموزه‌های صوفیانه و آداب و آیین‌های متصوفه صورت می‌گرفت - تا حدی مروج تعالیم معنوی صوفیه نیز بودند.^۱

عرفان و تصوف در دوره صفوی

اغلب، تصوف در عصر صفوی را آکنده از افراط‌گرایی، غلو، درویشیسم^۲ و همراه با تعصب‌های قزلباشی و تحت تأثیر زبان بیگانه لبنانی ارزیابی نموده و عارفان را تحت فشار کیش مجتهد پرستی دانسته‌اند و تصوف صفوی را پدیده‌ای فرع بر سیاست و تاریخ دانسته‌اند. لئونارد لویزن می‌نویسد: «شاید روح از کالبد تصوف گریخته و آن را به صورت پدیده اجتماعی بی‌جانگی که وارث عشق‌های بر باد رفته صوفیان عصر مغولان و سلجوقی بوده رها کرده است.»^۳

و در مورد آثار آنها می‌گوید: «این نوشته‌ها که تحت فشار فزاینده افراط و خشونت پیرایشگرانه دینی‌اند، منعکس‌کننده کابوس ضدیت‌های سرکوب شده مذهبی است که بر آن نوشته‌ها تأثیر گذاشت. چنین عارفانی که غرق در دانش‌های فقهی و استدلال‌های عقلانیند، بر جنبه‌های شرعی و از نظر اجتماعی قابل قبول بیش از جنبه‌های وجدآمیز و عاشقانه تصوف تکیه می‌کنند، و غالباً آثار ابن سینا و شیخ اشراق سهروردی، و نه آثار صوفیان بزرگی چون ابن عربی و رومی را ارائه می‌کنند؛ کتاب‌هایشان تسلیم فشار مجتهدانی است که تلاش می‌کردند از لحاظ فرهنگی تصوف را از ذهن و روان ایرانی بزدایند.»^۴

در حالی که چنین قضاوتی تندروانه و به دور از واقعیت است. زندگی ملاصدرا به تنهایی شهادتی بر نقض این ادعاهاست. ابن عارف و فیلسوف بزرگ همه فشارها را تحمل می‌کند اما از اصول عرفان اصیل جدا نمی‌شود و اگر عرفان را استدلالی و عاقلانه ارائه می‌دهد باز هم در مسیر ابن عربی گام برداشته و می‌خواهد پاسخی قانع‌کننده به مخالفان بدهد و از عرفان

۱- مقاله تصوف، دانشنامه جهان اسلام، ج ۷، ص ۴۵۶.

۲- از ژان اوین است که در منابع دیگر چون دنباله جستجو در تصوف ایران، عبدالحسین زرین‌کوب (ص ۲۳۲) و دیگران تکرار شده است.

۳- میراث تصوف، مقاله تصوف و مکتب اصفهان، ج ۱، ص ۶۶۵.

۴- همان، ج ۱، ص ۶۶۶.

صیانت نماید. اگر به آثار ابن سینا و سهروردی توجه شده بیشتر بدان جهت است که این دو شخصیت در نهایت به عرفان روی آورده و باید در ردیف عارفان فیلسوف قرار گیرند، چنانکه ملاصدرا خود نیز چنین بود. ملاصدرا و دیگر عارفان بزرگ عصر صفوی، هرگز جنبه‌های وجدآمیز، شهودی و عاشقانه تصوف را رها نکرده و در آثار آنها همین موارد موج می‌زند. این مستشرقین اغلب مرزی بین عرفان اصیل و راستین با فرقه‌گرایی که لباس صوفیه را به تن داشته‌اند و از جنبه فرهنگی از عرفان فاصله داشته‌اند، قائل نشده و به همین دلیل گرفتار افراط و تفریط شده‌اند.

عرفان اصیل در دوره صفوی حضوری پررنگ و قوی داشته، اما با دو دسته از مخالفان روبرو بوده است؛ علمای ظاهری و صوفیان ظاهری که هر دو گروه به شدت سیاسی بودند و اهداف فرقه‌ای و اغلب فردگرایانه خود را دنبال می‌کردند و فکر و اندیشه بهانه‌ای برای حاکمیت و نفوذ سیاسی و اجتماعی برای آنها بود. در چنین شرایطی عارفان اصیل به محاصره درآمده و ناچار بودند در برابر این دو دسته مخالفانی که کم سواد و بسیار سطحی بودند از زبانی پیچیده بهره بگیرند و به این وسیله در معرض فتوهای نابودکننده آنها قرار نگیرند و خود را از ردیف آنها جدا نشان دهند. شاید یکی از دلایل انتخاب زبانی پیچیده در ادبیات و شعر فارسی در این دوره نیز همین نکته باشد.

راجر سیوری عقیده دارد که سیطره مغولان بر ایران، باعث گردید که اسلام راستین کنار رود و شرایط برای افراط‌گرایی دینی فراهم شود: «تساهل دینی (بی تفاوتی دینی) فرمانروایان مغول اسلام سنی یا راستین را از پایگاه اصلی خود به پایین کشید و شرایطی ایجاد کرد که نه تنها پیشرفت تشیع بلکه رونق بازار هر نوع عقیده عامیانه دینی را آسان ساخت و به ویژه در آسیای صغیر به تمام معنا دیگ درهم جوش اعتقادات مختلف دینی گردید. دو جزء اصلی در این دیگ تشیع و تصوف بود، و در خلال سده چهاردهم این دو جزء برای همیشه به هم درآمیخت.»^۱

در حالی که این امر به واسطه پراکندگی سیاسی و حکومت‌های ضعیف محلی به وجود آمد و اسلام راستینی در دوران مغولان سراغ نداریم که بعد از مغول از بین رفته یا ضعیف شده باشد. اسلام راستین را هر گروهی به خود منسوب می‌کنند و از دیدگاه عرفان ایرانی، اسلام

1- Iran under the safavids, savory, p.24.

راستین در نزد عارفان و شیعیان وجود داشت. پیش از عصر صفوی شرایطی فراهم شد تا این دوبه هم نزدیک شوند و این حادثه مبارک، عرفان را قدرتمندتر نمود و دانشمندان بزرگ تشیع را به سوی خود کشاند، چنانکه پیش از آن هم چنین نقشی را ایفا نموده و در برابر مخالفان معنویت و عقلانیت به استحکام مبانی عقیدتی خود پردازد و آثاری ماندگار به یادگار بگذارد.

برخی گمان می‌کنند که دوره صفوی برای تصوف و عرفان نامساعد بوده و چون افرادی چون قزلباشان ادعای درویشی داشتند و به جای تسبیح، شمشیر برداشتند، پس تصوف به دوره زوال خود نزدیک شده، در حالی که چنین نیست، آنها که شمشیر برداشتند دیگر صوفی نبودند و ارتباطی هم به عرفان نداشتند آنها قدرت طلبانی بودند که همواره در هر لباسی برای کسب قدرت جنگیده‌اند و در دوره صفوی چون موجه‌ترین لباس و قدرتمندترین عقیده و بانفوذترین مکتب‌ها مربوط به تصوف بود، آنها نیز لباس نظامی جدیدی به تن کردند و شعارهای صوفیانه در دهان انداختند تا به اهداف خود برسند.

ملک الشعراى بهار می‌گوید: «در دوره صفوی، صوفیگری واقعی از فقها و اخباریون شکست خورد، در کتب شیعه، صوفیان را بی‌دین و اباحی شمردند و به ملای روم بد گفتند و نیز به قتل و احراق این طایفه فتوی دادند.»^۱ در حالی که چنین نبود، تصوف و عرفان واقعی را شخصیت‌هایی چون ملاصدرا حفظ کردند و علی‌رغم همه فشارها پیروز شدند و دستگاهی فکری با عناصر پر قدرت عرفانی و فلسفی بوجود آوردند که تاکنون نیز پابرجا مانده است.

مبارزه با عرفان و تصوف در دوره صفوی

مخالفت و مبارزه با عرفان و تصوف زائیده جریانی سیاسی بود که از صوفیه برای رسیدن به حاکمیت بهره گرفت و برای حفظ قدرت به استفاده از خشونت متوسل شد. در زمان سلطنت شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ ه. ق) با آزار و بلکه قلع و قمع همه کسانی که شیعه اثنی عشری نبودند آغاز شد. آنها به دیگر فرقه‌های صوفیه چون رقیب‌هایی سیاسی می‌نگریستند چنانکه شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۷ ه. ق) در مراسم قتل مراد میرزا سی و ششمین امام نزاری اسماعیلی (شیعی) حضور داشت و نقطویه را در همه جا به سختی آزار و شکنجه می‌کردند. تا آنجا که در سال ۱۰۰۲ ه. ق درویش کوچک از قلندران قزوین که از

۱- سبک‌شناسی، بهار، ج ۳، ص ۲۵۴.

پیشوایان نقطوی بود با خوردن تریاک خودکشی کرد. در حکومت صفوی گروهی از علمای قشری و ظاهریون که به شدت با عرفان و تصوف مخالف بوده و در عین حال از مقبولیت در نزد عوام برخوردار بودند به پادشاهان صفوی نزدیک شده و برای حفظ منافع همدیگر متحد شدند و با توصیه آنها صوفیه قلع و قمع می شدند.

خسونت‌هایی که پادشاهان صفویه ثبت به عرفا و صوفیه نشان دادند، باعث گردید که بسیاری از شعرای ایرانی نیز که تمایلات عرفانی داشتند مجبور به مهاجرت به هندوستان شوند و در شبه قاره به تبلیغ اسلام و عرفان پردازند و در ضمن آن به تجارت نیز اقدام کنند مانند صائب تبریزی، شاپور طهرانی، باقر عزت، عرفی و غنی بیک که نمونه این رفتار خشن را شاه طهماسب اول با نقطویه و قتل عام آنها توسط شاه عباس بزرگ مشاهده می کنیم. شاعری چون حیاتی گیلانی به این اتهام که نقطوی بوده تحت تعقیب قرار گرفت و به دربار جهانگیر پناه برد.^۱ غزالی مشهدی نیز از ترس جان به هندوستان فرار نمود.^۲ این مطلب نشان دهنده پیوند مستحکم ادبیات فارسی با عرفان و تصوف است.

پادشاهان صفوی از نام صوفی سوء استفاده کردند خود را صوفی اعظم و صوفی بزرگ ایران نامیدند اما بیش از همه با صوفیه جنگیدند، این مطلب در کتاب زندگانی شاه عباس^۳ بیان شده و شواهد تاریخی آن آمده است. این شاهان از شعر هم نهایت بهره‌برداری سیاسی را نموده و خود را شاعر می دانستند، تخلص شاه عباس اول، «عباس»، شاه اسماعیل «خطائی» و مانند آن بود. از ماجرای عاشورا نیز همین بهره‌برداری را نموده‌اند، چنانکه از ذاکرین مصیبت سیدالشهداء استفاده می کردند و شاه عباس خود را کلب آستان علی (ع) می خواند. برخی نوشته‌اند که شاعران ایرانی به طمع صله و طلا به هند رفته‌اند در حالی که صحت ندارد، هنگامی که مولانا عبدالرزاق در زندان شاه طهماسب می میرد و پسرش حکیم مسیح‌الدین الفتح گیلانی با برادرش به هند می گریزند. یا ملا میرحیدر معمایی به اتهام هجو شاه عباس به زندان می افتد و سپس به هند فرار می کند.^۴ و نمونه‌های دیگر، نشان می دهد که این بزرگان مجبور به

۱- زندگانی شاه عباس، ج ۲، ص ۴۴.

۲- منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۱۷۰.

۳- زندگانی شاه عباس، ج ۱، ص ۱۸۰.

۴- همان، ج ۲، ص ۳۰.

ترک وطن گردیده‌اند. شاعرانی چون سرمد کاشانی به دلیل اندیشه‌های عرفانی مجبور به مسافرت شده است. مانند صوفیه چنانکه سلسلهٔ نعمت‌اللهی در دورهٔ صفوی در دکن اقامت داشتند و پس از این دوره به ایران برگشتند. میرمعصوم علیشاه هندی در روزگار کریم خان زند به شیراز برگشت و سی هزار مرید داشت.

نقد و ارزیابی دربارهٔ موافقان و مخالفان

برای ارزیابی جریان‌ها و گروه‌هایی که پیرامون عرفان و تصوف قرار گرفته و در عصر صفوی نقش اساسی داشتند، بهتر است به سه جریان اصلی اشاره شود:

الف - عارفان و صوفیان اصیل و راستین.

ب - صوفیان ظاهری (فرقه‌هایی در لباس تصوف) با انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی.

ج - مخالفان و منکران تصوف (یعنی علمای قشری و حاکمان سیاسی).

الف - عارفان و صوفیان اصیل و راستین

عارفان بزرگ در دورهٔ صفوی فراوان بوده و شخصیت‌هایی چون شیخ بهائی، میرداماد، میرفندرسکی، ملاصدرا، محمدباقر سبزواری، صائب تبریزی، عبدالرزاق لاهیجی و فیض کاشانی که در دو جبهه می‌جنگیدند. هم با علمای قشری و هم با جهلهٔ صوفیه به مبارزه برخاسته و علوم خود را در راه هدف عرفانی ارائه دادند. ملاصدرا در رسالهٔ سه اصل به روشنی وابستگی خود را به تصوف نشان داده و همواره به مثنوی معنوی و گلشن راز استناد می‌نماید. در رسالهٔ کسرالاصنام فی الرد علی متصوفه، برخلاف نام آن، به دفاع از عرفان راستین می‌پردازد و دوجریان انحرافی دیگر را رسوا می‌سازد. به گفتهٔ هانری کرین: «ملاصدرا مجبور بود با دو دسته افراد جاهل به مقابله برخیزد، از سویی، باید با لادری‌گرایی مقدس مآبانۀ فقهای متشرع روبه‌رو می‌شد. و از سوی دیگر، مجبور بود در برابر دانش ستیزی بعضی صوفیان که به تحقیر همهٔ کتاب‌ها، تعلیم و تهذیب، خرد و دانش به معنای متعارف آن تظاهر می‌کردند، سرسختانه بایستند. سرزنش اعتراض‌آمیز ملاصدرا نه متوجه تصوف بدان معنا، بلکه

در ردّ نوع منحصّی از تصوف در زمان خود او بود. بدون آنکه نشان دهد دقیقاً چه کسانی را در نظر داشت.»^۱

ملا محسن فیض کاشانی، عارف بزرگ این عصر با شجاعت از عرفان و تصوف دفاع نموده و می‌گوید: «چون طایفه‌ای از متقشفه محبت بندگان را نسبت به جناب الهی منکر بودند و بدین ناسازگاری در اشعار اهل معرفت و محبت قدح می‌نمودند و دوستان الهی را به کفر و زندقه مرسوم ساخته زبان طعن در حق ایشان می‌گشودند.»^۲ به چنین قشریونی پاسخ می‌دهد. ماجرای میرفندرسکی معروف است که شاه عباس با کنایه به او می‌گوید: می‌شنویم که بعضی از علماء با اجامر و اوباش معاشرند و بازی‌های ناشایسته آنان را تماشا می‌کنند. میرفندرسکی پاسخ می‌دهد که چنین مطلبی صحت ندارد. شجاعانه می‌گوید: من با اوباش هستم و تاکنون هیچ عالمی را با آنها معاشر ندیده‌ام.^۳ میرزا محمد تنکابنی در مورد او می‌نویسد: «میرفندرسکی از اهالی استرآباد و از عرفاء بود.»^۴

این عارفان اصیل که از دو سو مورد حمله قرار گرفته بودند، هم باید با علمای قشری به مقابله می‌پرداختند و هم با صوفی نمایان می‌جنگیدند، از لحاظ سیاسی نیز به روش مثبت عقیده داشتند، یعنی سلطنت صفویه را کاملاً منفی ارزیابی نمی‌کردند به آنها در مسیرهایی که در جهت منافع مردم و تقویت دینداری بود یاری می‌رساندند ولی در سیاست‌های ناصواب دخالت نمی‌کردند، بلکه مخالفت هم می‌کردند. صفویه هم تا روزی که از این عارفان اصیل و حکیمان الهی بهره می‌گرفتند، به پیش می‌رفتند و از هنگامی که علمای قشری به پادشاهان مشاوره دادند، صفویه رو به سقوط نهاد و همین مطلب تا اواخر قاجاریه نیز ادامه داشت.

در این میان نقش ملاصدرا خارق‌العاده است. میرداماد به او «صدرالعرفاء المتألّهین»، «وجه العلماء العارفین، عین العرفاء العارفین»^۵ می‌گوید. ملاصدرا «به مشرب صوفی - فلسفی که به مشرب عرفانی معروف بود، پیوست. شیخ بهائی در اینکه او را به عنوان عالمی عارف تربیت

۱- مشاعر، ملاصدرا، با تعلیقات هانری کرین، ص ۳۳.

۲- رساله مشواق، ص ۷.

۳- تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ج ۴، ص ۱۹۴.

۴- قصص العلماء، ص ۲۳۰.

۵- مصنفات میرداماد، ج ۱، ص ۵۹۷.

نماید کوشش فراوانی نمود تا از او صوفی عارف فیلسوفی در حد «فرید دوران خود»، ساخت.^۱ کتاب اسفار اربعه^۱ او شاهکاری عرفانی فلسفی و بهترین دلیل براوج عرفان و تصوف در دوره صفوی است. در این کتاب دریافت‌های شهودی و نکته‌های ذوقی ابن عربی و سیر و سلوک صوفیانه با استدلال‌های عقلی و منطقی همراه می‌گردد. او قرآن را با عرفان و کلام را با حدیث و مشرب‌های مشائی و اشراقی تلفیق می‌کند و همه را در زیر چتری عرفانی جمع می‌کند. یعنی در چهار سفر عرفانی در اسفار خود جای می‌دهد. به این نتیجه می‌رسد که برای وصول به حکمت متعالیه باید از سه نیرو یاری گرفت: عقل و تفکر، ریاضت و تصفیه درونی و شهود باطنی و بالاخره همراه با قرآن و حدیث. اسفار اربعه^۱ او چهار سفر عرفانی در قالب طرحی نو می‌باشد که در آن بین عقل و عشق، فلسفه و عرفان، فکر و ذکر، برهان و شهود، آشتی و اتحاد برقرار کرده که همان «عرفان اصیل» باشد.

این مکتب تلفیقی از ثمرات «مکتب اصفهان» بود که پس از آن در مکتب شیراز، مکتب خراسان و مکتب تهران ادامه یافت. بزرگترین چهره‌های مکتب اصفهان شیخ بهائی، میرداماد و میرفندرسکی بودند که هر سه تمایلات شدید عرفانی، صوفیانه و اشراقی داشتند. فلسفه اسلامی از نور عرفان ایرانی راهی نو گشود و در مکتب شیراز با چهره‌هایی چون ملاصدرا به اوج خود رسید. بسیاری از محققان به این مطلب اذعان کرده‌اند: «آثار ملاصدرا را ترکیبی از مباحث منطقی، شهود عرفانی، احادیث نبوی و آیات قرآنی دانسته‌اند. او با تأویل رمزی متون مقدس، کیفیت عرفانی معنی باطنی وحی را به اثبات می‌رساند و با شهود عقلانی، تفکر بحثی و عقلی را تابع حقایق کلی شناخت عرفانی می‌کند. ملاصدرا را با همین روش به ترکیب دین و علم در پرتو معرفت عرفانی می‌پردازد، هدفی که تمامی فلاسفه اسلامی به دنبال آن بودند.»^۲ چنانکه ادبیات فارسی در نظم و نثر مشحون از عرفان و تصوف است و اگر مطالب عرفانی از آن جدا شود چیزی قابل ذکر بجا نخواهد ماند، فلسفه اسلامی و ایرانی نیز بدون مطالب عرفانی دارای مضامین خاصی نیست.

سیدحسین نصر می‌نویسد: «در کنار تصوف که طریقت ذهبی و یا سایر طرائق در زمان صفویان نماینده و نمونه آن بودند، دو نوع دیگر از زهدگرایی اسلامی وجود داشت که بایسته

۱- تأثیر عرفان ابن عربی بر حکمت متعالیه صدرالمآلهین، ص ۴۰.

۲- مقاله تشیع، سیدحسن عرب، دایرة المعارف تشیع، ج ۴، ص ۳۳۰.

توجه است: اول زندگانی زاهدانه افرادی چون ابوالقاسم فندرسکی و بهاءالدین عاملی است که دقیقاً صوفی بودند و در چارچوب طریقت‌های صوفیانه قرار می‌گرفتند، ولی خرقة آنها و قطبشان معلوم نیست؛ دوم عرفان افرادی چون صدرالدین شیرازی بود که دقیقاً دارای دانش عرفانی در هیأت حکمت بود، ولی ظاهراً به هیچ یک از طریقت‌های صوفیانه وابسته نبود و لذا راه و روالی که امثال او با آن به کسب عرفان پرداخته‌اند، در ابهام باقی می‌ماند.^۱

در مورد میرمحمد باقر داماد معروف به معلم ثالث که با تخلص «اشراق» شعر می‌سرود گفته: «بروزچنین رؤیاهائی در او حاکی از حضور زندگی روحانی و کرداری است که در جلوه جهانی خود از آن تصوف است.» درباره میرفندرسکی می‌گوید: «او صوفی خالص و ساده‌ای بوده است.» از ملامحسن کاشانی با عنوان صوفی و حکیم نام‌آور یاد کرده و می‌گوید: «در اندیشه‌های ملاصدرا می‌توان عناصری از اندیشه‌های غزالی، ابن سینا، سهروردی و مخصوصاً ابن عربی پیدا کرد. افزون بر این، تشیع مخصوصاً جنبه عرفانی آن زمینه‌ای برای سن تز کلی او شده است.» درباره اشعار عبدالرزاق لاهیجی می‌نویسد: «نسیم ملایم عرفان عملی و تصوف در آن کاملاً محسوس است.» قاضی سعید قمی را بیشتر به تصوف و عرفان متعلق می‌داند. چنانکه او را «ابن عربی تشیع» گفته‌اند.^۲

ب - صوفیان ظاهری

گروهی نیز در لباس تصوف بودند که این لباس را برای بهره‌برداری از محبوبیت آن و به منظور رسیدن به اهداف سیاسی و فرقه‌ای و طایفگی خود از آن استفاده می‌کردند. درویشیسم عوام زده قزلباش مسلح که مریدان شیخ حیدر، سلطانعلی و شاه اسماعیل بودند، نخستین گروه از صوفی نمایانی بودند که در دوره صفوی برای کسب قدرت و حکومت و ثروت به راحتی خون می‌ریختند. آنها از روح عرفان و تصوف به دور و با تعالیم آن بیگانه بودند. چنانکه شاه اسماعیل دستور می‌داد چشمان جهودان را از حدقه درآورند.^۳ تصوف را با تسنن مغایر

۱- تاریخ ایران (دوره صفویه)، پژوهش در دانشگاه کمبریج، ص ۳۴۳.

۲- همان، صص ۳۴۶، ۳۶۳، ۳۵۷ و ۳۶۷.

می‌دانستند،^۱ و به غلاة شیعه شبیه بودند،^۲ همین افراط‌گرایان بودند که از تصوف بهره‌برداری سیاسی کرده و هنگامی که به قدرت رسیدند و از نام و آبروی صوفیه مایه گذاشتند به دشمنی با صوفیه پرداختند. شاه اسماعیل که خود را مرشدی صوفی و نماینده امامان می‌دانست به مخالفان خود در هر گروه و رده‌ای با تیغ روبرو می‌شد. هنگامی که به او می‌گویند روستاییان سنی ممکن است تشیع را نپذیرند، پاسخ داد: «به توفیق الله اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر می‌کشم و یک کس را زنده نمی‌گذارم.»^۳

اگر سیاست‌مداران و حاکمان از رشته‌های مختلف علوم سوء استفاده نموده و بمب‌های مخرب ساخته‌اند، دلیلی بر ابطال آن علوم نیست. اگر شاه اسماعیل از تشیع و تصوف برای رسیدن به اهداف سیاسی خود استفاده کرده، نمی‌تواند دلیلی بر ضعف تشیع یا تصوف باشد. حکومت صفویه هم دارای نقاط ضعف و قوت فراوانی است. آنچه مربوط به تصوف و عرفان می‌شود این است که بهترین دلیل بر اصالت، حقانیت و مقبولیت تصوف همین است که آن حکومت خود را به این جریان منسوب می‌دانسته و همواره اجناس تقلبی را از روی اجناس باارزش و گرانبه‌تر می‌سازند. صفویه هم در ابتدا با صوفیه همراهی نشان می‌داد. از سلسله نعمت‌اللهیه میرعبدالباقی یزدی به صدارت رسید. (۹۱۷ هـ. ق.)^۴، او که شیخ نعمت‌اللهی بود در جنگ چالدران کشته شد. (۹۲۰ هـ. ق.). پس او شاه نعمت‌الله ثانی (متوفی ۹۵۰ هـ. ق.) حکومت یزد یافت. با خاندان صفوی وصلت کردند و جایگاه رفیع یافتند. اما هنگامی که سیاست برگشت و صوفیه برای صوفیه زیان‌آور تشخیص داده شدند، «شاه صفی دستور داد سنجر میرزا پس شاه نعمت‌الله ثالث با پسر بیست ساله او و یک پسر دیگر از همین سلسله نعمت‌اللهی را به قتل رساندند (۱۰۴۲ هـ. ق.)»^۵.

سلسله نوریخشیه نیز همین سرنوشت را یافت، خانقاه نوریه آنها در شیراز مورد توجه شاه اسماعیل واقع گشت و یکی از نوه‌های سید محمد نوریخشی به نام «شاه بهاء‌الدین ملازم شاه

۱- دین و سیاست در دوره صفوی، ص ۲۲۵.

۲- دنباله جستجو در تصوف ایران، ص ۲۲۸.

۳- زندگی شاه عباس اول، ج ۱، ص ۱۶۷.

۴- لب التواریخ، ص ۲۵۴.

۵- مکتب‌های عرفانی در دوران اسلامی، ص ۳۰۰.

اسماعیل بود و به قول حبیب السیر به حسب اقتضای قضا مؤاخذه شده درگذشت. در زمان شاه طهماسب اول که توسعه قدرت و نفوذ قوام‌الدین نوربخشی (از نوادگان سیدمحمد نوربخش) در ری تا حدی قدرت شاه طهماسب را تهدید می‌کرد، دستور داد شاه قاسم را دستگیر نمودند و «مشعل بر سر و روی وی گذاشتند» یعنی ریش و سیبیل او را سوزانیدند و در یکی از قلعه‌های معتبر زندانی کردند. (۹۴۴ هـ. ق.)^۱

در مورد نقطویه که شاه طهماسب و شاه عباس به خانقاه آنها می‌رفتند نیز همین ماجرا اتفاق افتاد و قلع و قمع شدند. درویش خسرو دستگیر شد و یکی از مریدان بزرگ او یعنی یوسف ترکش دوز بلاگردان شاه عباس شد. درویش رضا قزوینی با تعدادی از پیروانش کشته شدند (۱۰۴۱ هـ. ق) در کنار فردی دیگر از آنها که «شاطری بی‌نام و نشان» خوانده شد، «فتنه‌ای برپا شد که به امر شاه صفی با قتل وی فرو نشست. (۱۰۴۹ هـ. ق.)»^۲

این سلسله‌ها اغلب اهداف سیاسی داشتند و یا اینکه خود را مرکز جهان و برترین مردم دانسته و هستی را برای خود در نظر می‌گرفتند و به همین دلیل نمی‌توانستند همدیگر را تحمل نمایند و اگر قدرت می‌یافتند دیگران را نابود می‌کردند. حافظ حسین بن کربلایی در مورد شاه اسماعیل اول می‌نویسد: «اکثر سلاسل را از سادات و مشایخ بر هم زده مستأصل و منقطع کردند.»^۳ و «همه سلاسل را درهم شکست.»^۴

این سلسله‌ها همواره خود را بر حق و نماینده خداوند دانسته و دیگران را باطل می‌دانند و هنگامی که یکی از آنها چون صفویه به قدرت رسید این دیدگاه را در سیاست و حاکمیت خود نشان داد. همین دیدگاه آنها برخلاف عرفان و تصوف است که در آن کثرت‌گرایی وجود دارد، یکی از معیارهای تشخیص صوفی از صوفی‌نماها همین مطلب است. روش صفویه همینطور بود. «در خلال این دوره، اکثر سلسله‌های بزرگ صوفی مجبور شدند یا به هند مغولی یا ترکیه عثمانی بگریزند یا از نظرها پنهان شوند. نقشبندیه به شدت سرکوب گردیدند؛ صوفیان طریقه خلوتیه در سایه حمایت عثمانی به آناطولی رفتند؛ درست است که ذهبیه، نوربخشیه و

۱- همان، ص ۳۰۵.

۲- دنباله جستجو در تصوف ایران، ص ۲۳۹.

۳- روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۲، ص ۱۵۹.

۴- همان، ج ۱، ص ۴۹۱.

نعمت‌اللهیه جان سالم به در بردند، اما چیزی از شوکت و شکوه قبلی آنها باقی نماند. اکثراً به حال اختفاء به سر بردند و مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند، و به طرز فزاینده‌ای دستخوش لعن و تکفیر نظام دین سالار بودند. در سال ۹۰۹ / ۱۵۰۳ پس از قتل عام ۴۰۰۰ نفر، اسماعیل اوّل پیروان طریقت کازرونی را از فارس بیرون راند و از مقابر مشایخ صوفی آن منطقه هتک حرمت کرد.^۱ در همین دوره به قبر جامی در هرات بی حرمتی می‌شود و قوام‌الدین نواده سیدمحمد نوربخش به فرمان شاه طهماسب اعدام می‌گردد. اسماعیل دوّم دستور داد تا صوفیان قزوین را قتل عام کنند.^۲ شاه عباس هم چنین اقداماتی نموده است.

اگرچه طریقت‌های نعمت‌اللهی و نوربخشی به طول متعادل تری عمل می‌کردند، اما حروفیه و نقطویه با بدعت‌هایی که به وجود آوردند بهانه‌های لازم را به دست مخالفان که حکومت صفوی و علمای قشری باشند، دادند. همه این سلسله‌ها که بعد از حاکمیت مغول‌ها از بین رفتن خلافت عباسی (۶۵۶ هـ.ق) و از هم پاشیده شدن قلعه‌های اسماعیلی (۶۵۴ هـ.ق) به طور پراکنده به تبلیغ می‌پرداختند، یکی از آموزه‌ها و پیام‌های اصلی‌شان این بود که پیش‌بینی می‌کردند شخصیتی منجی ظهور خواهد کرد که این پراکندگی و شکست را جبران خواهد نمود. صفویه خود بیش از همه مدیون چنین دیدگاهی بود، اما هنگامی که به قدرت رسیدند دیگر چنین دیدگاهی را به زیان خود ارزیابی نموده و همه جنبش‌های رقیب را از صحنه خارج نمودند و طریقت‌های دیگر را مجبور کردند به هند مغولی یا آناتولی عثمانی پناه ببرند.

از پیامبر اسلام (ص) نقل کرده‌اند که در ابتدای هر قرن مُجَلِّدی ظهور می‌کند که همان مجدّد رأس مائه باشد، در ادیان دیگر چون یهودیت و مسیحیت هم دیده می‌شود و همین عقیده در فراگیری دعوت این سلسله‌ها مؤثر بوده است. چنانکه محمود پسیخانی بنیانگذار نقطویه و فضل‌الله استرآبادی بنیانگذار حروفیه در ابتدای قرن نهم از این عقیده استفاده کردند. شیخ صفی‌الدین اردبیلی نیز دعوت خود را در نزدیکی آنها آغاز نمود و در همین قرن نهم طریقه صفوی به مذهب تشیع گرایید. اما بزرگترین بدعتی که طریقت‌هایی چون نقطویه به آن دچار شدند ظهور منجی نبود، بلکه اعتقاد به ظهور پیامبری جدید بود که از نظر اسلامی قابل دفاع نبود و البته دشمنان آنها چنین تهمت‌هایی به هم می‌زدند مانند اینکه یکی از بدعت‌ها را

۱- میراث تصوف، ج ۱، ص ۶۷۳.

۲- تاریخ خانقاه در ایران، ص ۲۳۹.

انکار بهشت و جهنم می‌دانستند. این سلسله‌ها مانند صفویه به دنبال قدرت بودند و شانس خود را می‌آزمودند. «در سال ۹۸۳ / ۱۵۷۵-۱۵۷۶، شورش پیروان محمود پسیخانی (نقطویه) در روستاهای پیرامون کاشان گزارش شده و این شورش مقارن با قیامی در روستای اسماعیلی انجدان، واقع در ناحیه ملایر، به رهبری یک امام جوان نزاری به نام مراد رخ می‌دهد که پیروانی در سند و مکران داشته است. شورش نقطویان را حکمران قزلباش همدان، امیرخان موصلو، به فرمان شاه طهماسب فرو نشانند.»^۱ سال ۱۰۰۲ هـ. ق. را سال ملحدکشی نامیدند. اعتقاد به هزاره گرایی باعث شد شاه عباس در سال ۱۰۰۰ هـ. ق. به مدت سه روز استاد یوسفی ترکش دوز را پادشاه ایران کند و بعد به جلاد بسپارد. اسکندر بیک منشی گزارش می‌دهد که شاه یکی از این رهبران به نام میر سیداحمد کاشانی را پس از دستگیری «به دست مبارک خود شمشیر زده، دو پاره عدل کردند.»^۲

یکی دیگر از آنها مشعشعیان یا آل مشعشع پیروان سیدمحمد پسر فلاح است که در میان قبایل عرب ایرانی نهضت برپا نمود. پسرش مولا علی در سال ۸۵۷ هـ. ق. نجف را تصرف و ضریح امام علی (ع) را سوزاند و قاضی نورالله شوشتری گزارش می‌دهد در سال ۸۶۰ هـ. ق. به بغداد هجوم برد و غارتگری‌ها کرد و مشایخ رباط سلمان را از دم تیغ گذرانید و شمشیرهای یادگاری در خزانه حرم را برای استفاده در جنگ برداشت و اعلام کرد که روح علی (ع) در وی حلول کرده است.^۳ بعدها شاه اسماعیل صفوی دولت آنها را برانداخت. شعارهای صفویه شبیه مشعشعیان بود.

ج - مخالفان و منکران عرفان و تصوف

گروهی از علمای ظاهری که تظاهر به شریعت‌مداری می‌کردند به عرفا و صوفیه با دیده رقیب می‌نگریستند و می‌دانستند که موقعیت آنها در نزد عوام با چنین رقیب‌هایی ضعیف می‌شود. به قول سرجان ملکم: «از همان آغاز جنگ علنی و خشونت‌آمیزی را با این فرقه (صوفیه) برپا کردند؛ و اگر چه غالباً موفق نشده‌اند که تعصب شاهان را در دفاع از خود

۱- تاریخ و اندیشه‌های اسماعیلی در سده‌های میانه، ص ۳۵۵.

۲- تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۷۶.

۳- مجالس المؤمنین، ص ۴۱۹.

برانگیزند، اما پیوسته توانسته‌اند به آنان بقبولانند که دین رسمی برای حمایت از دولت لازم است و هیچ چیز نمی‌تواند خطرناک‌تر از گسترش کفر باشد.^۱ این جدال از قرون نخستین اسلامی ادامه داشته و عارفانی چون حلاج و عین القضاة و سهروردی را با فتوای آنها سوزانده‌اند. البته همه آنها وابسته به دربار نبودند برخی با نیت دفاع از شریعت گمان می‌کردند به اسلام خدمت می‌کنند.

رسالات و نوشته‌های آنها که برای مقابله با صوفیه نوشته شده، اغلب بسیار ضعیف با ادعاهای تکراری و با اشتباهات فراوان است. در عصر صفویه جدالی بین فقها و صوفیه برپا گردید که در میان فقها، اخباریون از همه شدیدتر به جنگ با صوفیه آمدند. همه کسانی که رسالاتی شبیه به هم با یک محتوا بر علیه صوفیه نوشته‌اند از طرف حکومت به مقامات حکومتی رسیده‌اند. علی بن حسین بن عبدالعلی کرکی نخستین رساله را بر ضد تصوف نوشت و شاه طهماسب او را نائب الائمة المعصومین می‌خواند. شاه اسماعیل او را به مقام شیخ الاسلامی برگزید که جبهه فقها و اخباریون با او قدرت گرفت. محقق کرکی کتاب «المطاعن المجرمیه فی رد الصوفیه» را نوشت. پسرش شیخ حسن هم کتاب «عمدة المقال فی کفر اهل الضلال» را نوشت. حتی شاه عباس و امام قلی خان هم متخصص عرفان و تصوف شده بودند و کتاب سراج السالکین را در مقابله با تصوف نوشتند. شیخ حرّ عاملی و مولانا احمد بن محمد تونی نیز کتاب‌هایی در ردّ صوفیه نوشته‌اند.

ملا محمد تقی مجلسی از عرفا و صوفیه بود اما پسرش ملا محمد باقر مجلسی برخلاف پدرش از مخالفان صوفیه بود. دفاعی عجیب از پدرش کرده که دهها واقیعت را در آن نهفته است. در قصص العلماء آمده: «مردم وثوقی به آخوند ملا محمد تقی مجلسی نداشتند و او را داخل در سلک صوفیه می‌شماردند تا آن که آخوند ملا محمد باقر مجلسی به عرصه آمد و او به پدرش وثوقی پیدا کرد. پس در آن وقت مردم نیز وثوق پیدا کردند و لذا آخوند ملا محمد باقر رساله در اعتقادات در مدت یک شب تألیف کرد و در آخر آن نوشته است که مبدا گمان بد کسی به پدرم نماید که او از صوفیه است، بلکه چنین نیست. زیرا من معاشر با پدرم بودم سرّاً و جهراً و از احوال و عقاید او مطلع بودم. بلکه پدرم صوفیه را بد می‌دانست. لیکن در بدو امر چون صوفیه نهایت غلو داشتند پس پدرم به سلک ایشان منسلک شد تا به این وسیله دفع و

1- History of persia, sir john Malcolm, p.292.

رفع و قلع و قمع اصول این شجره خبیثه زقومیه نماید و چون نائره شقاوت ایشان را منطقی ساخت، آنوقت باطن خود را ابراز فرمود.^۱ کتاب دیگری که به تصوف یورش آورده حدیقه الشیعه منسوب به مقدس اردبیلی است که صوفیه را به جرم لباس و کلاه محکوم نموده و نوشته آنها لواط و زنا را جایز می‌دانند. گروهی را به جرم رقص و برخی را دارای آلات طرب چون دف و نی خوانده و برخی را به جرم لباس زرد که لباس مجوسان است کافر خوانده^۲ و مانند اینها که روشن است برای تحریک عوام بوده است. کتاب سلوة الشیعه منسوب به مطهر بن محمد المقدادی یا میرلوحی نیز همان اتهام‌ها را تکرار کرده و مانند کتاب ردّ صوفیه از محمدطاهر شیرازی نجفی قمی رونوشت از دو کتاب قبلی است. کتاب‌های شیخ علی بن محمد بن حسن چون در المثنور و السهام المارقه به شدت از امام محمد غزالی و ابن عربی انتقاد نموده و ادعا کرده که صوفیه وجود خالق را منکراند.

همین علمای ظاهری رسالات عجیب دیگری هم در حمایت از سیاست‌های پادشاهان صفوی نوشته‌اند چون شاه اسماعیل خود را معصوم و نایب امام زمان (عج) می‌دانست و یارانش در مورد حضرت علی (ع) غلو می‌کردند و حتی شاه اسماعیل را سجده می‌کردند. شیخ عبدالعال کرکی (محقق ثانی) رساله‌ای در جایز بودن سجود بر انسان نوشت. (النواقض، ص ۴۹۸). آنها نه تنها صوفیه را قلع و قمع کردند که هر غیرشیعه‌ای را مهدور الدم اعلام نمودند. قبرهای عبدالرحمن جامی، شیخ ابواسحاق کازرونی، عین القضاة همدانی و قاضی بیضاوی را نش کردند. علی بن عبدالعال کرکی رساله در لعن بر دشمنان شیعه نوشته بود فتوی داد که روزهای جمعه در مساجد خلفا را لعن کنند.^۳ او خود را نایب امام زمان (عج) و شاه طهماسب را نایب خود می‌شمرد. ملاصدرا در مورد این فقیهان می‌گوید: «همانا سبب تباهی روزگار، وجود بسیاری از این گونه فقیهان نوظهور است که از حلال و حرام، آنچه یابند بخورند و عقیده عوام به فساد کشند و به تبه‌کاری‌شان گستاخ سازند، چه عامه، مقلد و دنباله‌رو ایشانند.»^۴ محمدباقر مجلسی در تکفیر صوفیه به آنجا رسید که هر گونه مراسم صوفیانه را ممنوع و گفتن «یا هو» را

۱- قصص العلماء، ص ۲۳۳.

۲- حدیقه الشیعه، ص ۵۸۴.

۳- قصص العلماء، تنکابنی، ص ۲۴۸.

۴- شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا، سیدجلال‌الدین آشتیانی، ص ۲۲۴.

منع کرد و شاگردانش در اجرای این حکم در سراسر اصفهان به راه می‌افتادند و حتی در دکان کوزه‌گران، خمره‌ها را می‌شکستند، به این بهانه که اگر در آن دمیده شود، طنین «یا هو» می‌دهد.^۱

هنگامی که عرفا و صوفیه را از جامعه کنار زدند، صحنه برای حضور اخباریون آماده گردید. محمد امین سبزواری (متوفی ۱۰۳۳ هـ.ق.) بنیانگذار اخباری‌گری و محمدتقی مجلسی از بزرگان آن بود، آنها هرگونه تعقل، فلسفه و حتی علم اصول را نمی‌پذیرفتند و اصولیون در برابر آنها قد علم کردند. شیخ یوسف بحرانی (متوفی ۱۱۸۶ هـ.ق.) صاحب لؤلؤة البحرین، فیض کاشانی را که تمایلات صوفیانه داشته به عنوان فاسق و کافر معرفی کرده و از کتاب خود در ردّ صوفیه با نام النفحات الملکوتیه خبر داده است.^۲ ملا محمد طاهر قمی (متوفی ۱۰۹۸ هـ.ق.) نیز فیض کاشانی را شیخ گبر نامیده است.^۳ دیگری که شیخ علی شهیدی باشد دشنام‌های شرم‌آور به فیض کاشانی می‌دهد. علی بن احمد بن حسن بن زین‌الدین در رساله «السهام المارقه فی اغراض الزنادقه» صوفیه را مانند بهائم و حشرات می‌داند.^۴ «علیقلی جدید الاسلام، عالم کانادایی الاصل مسلمان شده عصر شاه سلطان حسین، ردّ صوفیه نوشته و کوشیده اثبات کند صوفیان همانند نصاری هستند.»^۵

بهانه آنها در این نوشته‌ها رفتارهای درویشان دوره‌گردی بود که قلندر نامیده شده و مانند درویشان جلالی اغلب از هند آمده بودند و صوفیه را بدنام می‌کردند. این جلالیان هندی معمولاً معتاد به بنگ و چرس بوده و در بازارها به گدایی می‌پرداختند. دسته‌ای با نام مداریان، به قول کمپرسبیاح آلمانی، با موهایی که تا شانه آویخته بودند و لنگی به کمر بسته و با کشکول گدایی می‌کردند و دسته دیگر که آنها را ابدال نامیده بودند. این گروهها و از جمله شطاریان در بین هندوستان و عثمانی در حال تردد بودند و با مداحی و صدقه‌زندگی

۱- فوائد الصغویه، ص ۶۴.

۲- روضات الجنات، ج ۶، ص ۹۰.

۳- همان، ج ۴، ص ۸۱.

۴- روضات الجنات، ج ۶، ص ۹۹.

۵- دین و سیاست در دوره صفوی، ص ۲۳۴.

۶- سفرنامه کمپفر در ایران، ص ۱۳۶.

می‌کردند. ماجرای حیدری و نعمتی نیز در میان همین درویش‌های دوره‌گرد بوجود آمد و با هدایت دربار هر بار ناامنی ایجاد می‌کردند و با قدرت حکومت مرکزی ساکت می‌شدند. اگر این بهانه‌ها هم نبود، خودشان بهانه درست می‌کردند مانند دعوایی که درباره ماجرای تاریخی ابومسلم خراسانی یا غنا و سرود و مانند آن برپا کردند و به جنگ فرهنگی با صوفیه دامن می‌زدند. شاردن در آن عصر می‌نویسد: «بیاد دارم که در اصفهان آخوندی در مجمع عام مشغول وعظ و خطابه بود که ناگهان به خشم و غضب تمام علیه صوفیه سخن گفت، و اظهار داشت: «اینان منکر خداوند می‌باشند و باید در آتششان انداخت و سوزاند.» آنگاه با اظهار شگفتی چنین گفت: «تعجب دارم که چرا اینها را زنده گذاشته‌اند، کشتن صوفیه پسندیده‌ترین عمل در پیشگاه خداوند است و قتل یک صوفی، صیانت ده آدم نیکوکارست.» در این موقع پنج و شش صوفی که در میان مستمعین بودند به محض اتمام وعظ و خطابه سوی آخوند حمله کردند، و به شدت و وحشت تمام مضروبش ساختند.^۱ شاردن اعتراف کرده که شاه از این موارد استفاده می‌کرده است. حکومت از این جدال‌ها بهره‌برداری می‌کرد و قدرت‌های رقیب را خنثی می‌کرد.

به این ترتیب سیاست حکومتی اقتضا نمود که گروهی با نام اخباریون رشد کنند و شخصیت‌هایی چون ملا محمد طاهر قمی که در مقابل محمد تقی مجلسی و فیض کاشانی ایستاده بود به وجود آیند که برای مبارزه با عرفان و فلسفه، کتاب «تحفة الاخیار» را نوشت و در برابر او محمد کریم شریف قمی کتاب «تحفة العشاق» را نوشت. «نویسنده تحفة العشاق کسانی چون شیخ بهائی، میرداماد، عبدالرزاق لاهیجی، آخوند مولانا رجب علی، فیض کاشانی، محمود عبدالعظیمی، شیخ حسین تنکابنی، محمد تقی مجلسی و محمدباقر خراسانی را به عنوان کسانی که مشرب تصوف دارند، معرفی کرده است.»^۲ این سیاست دولتی تا آنجا پیش رفت که «در نامه‌ای که سید قطب تبریزی به شاه سلطان حسین صفوی نوشته، از این مسأله یاد کرده و گفته است که در مجالس و مناظر، دایم صوفیه و حتی اجداد خود شاه را وعاظ و خطبا لعن می‌کنند.»^۳

۱- سیاحتنامه شاردن، ج ۵، ص ۲۷۷.

۲- دین و سیاست در دوره صفوی، ص ۲۴۲.

۳- همان، ص ۲۵۶.

منابع و مأخذ

- ۱- تاریخ ایران (دوره صفویان)، پژوهش در دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، ۱۳۸۰، تهران، انتشارات جامی.
- ۲- تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ترجمه غلامحسین صدری افشار، ۱۳۵۱، تهران، انتشارات مروارید.
- ۳- تاریخ و اندیشه‌های اسماعیلی در سده‌های میانه، فرهاد دفتری، ترجمه فریدون بدره‌ای، ۱۳۸۱، تهران، انتشارات فرزاد.
- ۴- تأثیر عرفان ابن عربی بر حکمت متعالیه صدرالمتألهین، مرجان عمو خلیل، ۱۳۸۳، تهران، انتشارات فرجان.
- ۵- تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن، عبدالحسین زرین‌کوب، ترجمه مجدالدین کیوانی، ۱۳۸۳، تهران، انتشارات سخن.
- ۶- جستجو در تصوف ایران، عبدالحسین زرین‌کوب، ۱۳۶۲، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۷- حدیقة الشیعه، مقدس اردبیلی، ۱۳۴۳، تهران، انتشارات علمیه اسلامیة.
- ۸- دانشنامه جهان اسلام، ۱۳۸۳، تهران.
- ۹- دایرة المعارف تشیع، ۱۳۸۱، تهران، نشر سعید محبی.
- ۱۰- دین و سیاست در دوره صفوی، رسول جعفریان، ۱۳۷۰، قم، انتشارات انصاریان.
- ۱۱- رساله مشواق، ملامحسن فیض کاشانی، به اهتمام احمد بهمنیار، ۱۳۲۵، چاپ تهران.
- ۱۲- روایات الجنان و جنات الجنان، به کوشش جعفر سلطانی القرائی، ۱۳۴۴، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۳- زندگی دانشمندان، قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی، با تحقیق محمدرضا حاج شریفی خوانساری، ۱۳۸۳، قم، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی حضور.
- ۱۴- زندگی شاه عباس اول، نصرالله فلسفی، ۱۳۳۲، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۵- سیاحتنامه شاردن، شوالیه شاردن، ترجمه محمد عباسی، ۱۳۴۵، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۶- عالم آرای عباسی، تاریخ عالم آرای عباسی، اسکندر بیگ ترکمان، به اهتمام ایرج افشار، ۱۳۳۴، تهران، انتشارات امیرکبیر.

- ۱۷- قصص العلماء، محمدبن سلیمان تنکابنی، بی تا، تهران، انتشارات اسلامیة.
- ۱۸- مشاعر، ملاصدرا، ترجمه و تعلیق هانری کربن. ۱۳۶۲، تهران، انتشارات طهوری.
- ۱۹- مکتب‌های عرفانی در دوران اسلامی، عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، ۱۳۸۳، تهران، انتشارات کومش.
- ۲۰- مصنفات میرداماد، به اهتمام عبدالله نورانی، ۱۳۸۱، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۲۱- منتخب التواریخ، عبدالقادر بدؤانی، ۱۸۶۹، چاپ کلکته.
- ۲۲- میراث تصوف، ویراسته لئونارد لویزن، ترجمه مجدالدین کیوانی، ۱۳۸۴، تهران، نشر مرکز.

24- The Venture of Islam: The Expansion of Islam in the Middle period,
Marshall, G.S.Hodgson.

